



یک روز در مرکز تطهیر اموات در بهشت رضا^(ع) همراه با قدیمی‌ترین بانوی غسل که مشغول به کار است

۴ دعای اموات را بیش از دعای زنده‌ها قبول داریم

۱۳۲

شهربانو



۸ صفحه ویژه بانوان مشهد | شماره ۳۹۹۷ روزنامه شهرآرا

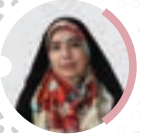
۲شنبه ۰۹ ۰۸ ۱۴۰۱

ازدواج‌گزینی یا ازدواج‌گریزی؟ چرا؟

در یک گفت‌وگوی خودمانی در هوای پاییزی آبان‌ماه از دختران جوان پرسیدیم چرا ازدواج نمی‌کنند

زنان در مشاغل سخت و ناگفته‌ها

این روزها که شوق فعالیت اجتماعی و کار اقتصادی و پویایی در بانوان افزایش پیدا کرده است باید برای زنان در مشاغل سخت امتیاز و نگاهی ویژه قائل بود



نسرین مقیمی
پژوهشگر و فعال حوزه زنان

(آفاق)

تضاد هویتی در یک جامعه



امروزه بحران هویت مسئله‌ای جدی است که جامعه جهانی با آن دست و پنجه نرم می‌کند و زنان جوامع به واسطه فطرت و نوع نگاه به آنان بیشتر در معرض این بحران هستند. از این رو، جامعه ما هم تا حد زیادی دستخوش این بحران شده است.

ساختار جامعه ایرانی به واسطه زیست چندقومیتی طی سالیان دراز، این قابلیت را دارد که در عین حفظ خرده فرهنگ‌ها و هویت‌های قومیتی، هویت ملی خود را هم دریابد و به آن پایبند باشد. حال باید دید این هویت ملی برای زنان و دختران جامعه امروزی چقدر تبیین شده و چه میزان مورد پذیرش است. در وهله اول باید عدد هویت‌هایی را که به آن‌ها عرضه شده است بررسی کرد. هویت‌های کوچک قطعاً قابل شمارش نیستند اما می‌توان به چالش برانگیزترین آن‌ها اشاره‌ای کرد زیرا جامعه بانوان را درگیر خود کرده است، هویتی که به زنان ایرانی می‌گوید: شما برای جهانی شدن و مدرن بودن، باید از قالب مذهبی و سنتی جامعه خود خارج شوید و ساختارهای آن را بشکنید تا در جهان حرفی برای گفتن داشته باشید. این امر مستلزم داشتن روابط آزاد، بی‌حد بودن نوع پوشش و تسلط بر جنس خود بدون حمایت مردان خانواده است. چون این نوع نگرش در جامعه ایرانی و حکومتی اسلامی قابل پذیرش احاد جامعه نیست، دچار بحران می‌شود و به بانوانی که خواستار این هویت هستند این حس القا می‌شود که شما نه تنها آزادی‌ای در هویت‌یابی خود را ندارید، دچار اسارت در این فرهنگ و ساختار هستید.

از سوی دیگر، بانوانی در جامعه هستند که به علت ظلم و تحقیری که سالیان سال به علت فهم نادرست مردان سنتی متوجه آنان شده است، دچار آسیب‌هایی اعم از روحی یا جسمی شده و به دنبال دوری جستن از باورهای سنتی که بعضاً آمیخته با مذهب است می‌روند. آن‌ها در این راه یا دچار افراط می‌شوند یا دچار تفریط بدین سان که با خود را آن قدر ضعیف می‌پندارند که در برابر این تعدی‌ها سکوت می‌کنند و بقیه را هم به پذیرش این رویه توصیه می‌کنند یا آن قدر به مقابله می‌پردازند که حتی ساختارهای صحیح را زیر سؤال می‌برند و به کل جامعه تعمیم می‌دهند. در مقابل واکنش بانوانی را می‌بینیم که می‌خواهند از کباب حیا و عفت زنانه خود در برابر این هجمه‌ها علیه مردان خانواده محافظت کنند اما ریشه آن را نمی‌دانند و موجب تقابل بین زنان جامعه می‌شود.

در میان همه این هویت‌یابی‌های مرسوم امروز، جامعه بانوان فرهیخته و عقیف ایرانی توانسته است راهی میانه پیدا کند که هم عقیف باشند هم مدرن، هم الرجال قوامون علی النساء را درک کنند، هم پایگاه اجتماعی خود را بسازند اما چون این چنین هویتی که ریشه در تمدن ایرانی و پویایی شیعه دارد کمتر در جامعه بانوان ما بسط و گسترش یافته و تلاش‌های کمی برای ترویج این نوع هویت‌یابی در جامعه شده موجب شده است امروز هویت‌های متضادی را شاهد باشیم که تا آستانه خطرآفرینی و دشمن تراشی برای بانوان ما برود و بسیاری از آنان را از هویت داشته خود منقرض سازد.

بنابراین بهترین راه در مواجهه با هویت‌های متضاد و خالی از عمق امروزی برای جامعه بانوان، نشان دادن بهترین هویت و منش به آنان ابتدا از طریق خانواده و نهاد‌های اجتماعی اولیه مانند متولیان آموزش کشور و رسانه‌ها و سپس بازتاب آن در رده‌های بالای حاکمیتی با بهره‌مندی از توان و نظرات چنین بانوانی در بدنه مدیریتی و اجرایی کشور است تا بانوی ایرانی به جای چشیدن هویت پوچی که او را از خود و جامعه دور سازد و دستمایه فرصت طلبان قرار دهد و هویت‌یابی بانوان را به یک بحران جدی تبدیل کند او را به خود واقعی و ملی‌اش برگرداند و به خودش ببالد و در راستای منویات مقام معظم رهبری تمدن نوین اسلامی شکل گیرد.

شهربانو

۲۳ شهریور
۹ آبان ۱۴۰۱
۵۰ ربيع الثاني ۱۴۴۴
شماره ۳۷۷۷

(۲)



سمیرا شاهوردی
مادر آرزوها

(پرتو)

شهر به شهر این روزها با دخترانم حرف می‌زنم

زنان و دختران شجاع و دلیر جازموریان بشنوید، زنانی که هرچند مشکلات اقتصادی کمرشان را خم کرده است، ایستاده‌اند. آن‌ها می‌گویند زندگی مان و امنیتی را که داریم مدیون حاج قاسم هستیم.

آن‌ها خوب فهمیده‌اند که اگر تمام زرق و برق دنیا را داشته باشند اما لحظه‌ای در آرامش و امنیت نباشند، زندگی برایشان مفهومی ندارد.

ای کاش می‌شد دختران و زنان مرزنشین کشور را به مدارس و دانشگاه‌ها برد تا بدانند برای امنیت این خاک چه خون‌هایی داده شده است. ای کاش همین دختران مرزنشین چند واحد درس از روزهای که به واسطه سربازان گمنام آسوده زیسته‌اند در دانشگاه‌ها بگویند. آن‌ها خوب فهمیدند و درک کردند که امروز پرچم ایران را زینت بخش خانه‌هایشان کرده‌اند، خانه‌هایی که در آن‌ها روزی اشرار مسلح همه چیز را به کامشان تلخ کرده بودند. یادم هست این دختران وقتی از عبدالمالک ریگی می‌گفتند، هنوز هم می‌شد ترس را از چهره‌شان خواند.

اگر امروز همه ما اولویت زندگی خودمان را امنیت قرار می‌دادیم، تجزیه طلبان چطور می‌توانستند این کشور را به آشوب بکشاند و این گونه زن و کودک را در حریم امن شاهچراغ به خاک و خون بکشند؟

من در این سال‌ها که شهر به شهر با این زنان و دختران زندگی کرده‌ام درس‌های زیادی گرفته‌ام که هرگز از دور بین هیچ رسانه‌ای دیده نشده است.

امروز خودم را مدیون روزهایی می‌دانم که توانستم بدون دلهره به خط مرزی کشور برسانم و در کنار این زنان و دختران باغیرت درس ایشان و شجاعت یاد بگیرم.

طی سیزده سال اخیر در سفرهای جهادی‌ای که داشتم همیشه با دخترانی از محروم‌ترین مناطق کشور آشنا شدم که نگاهشان می‌درخشید و به آینده امیدوار بودند، همان‌هایی که برای پدرشان هم مادری می‌کردند و ستون خانواده روی دوش محبت دخترانه آن‌ها می‌چرخید، اگر چه ممکن بود نان سفره‌شان بیات باشد و دستشان خالی. با دخترانی روبه‌رو بودم که زندگی از نگاه آن‌ها چیزی جز ساختن نبود: دختران لرستان، سیستان و بلوچستان، کردستان، جازموریان و ... شاید اگر آن‌ها هم گواشی به دست بودند، امروز می‌توانستند گوشه‌ای از زحمت و همتشان برای زندگی را به نمایش بگذارند اما افسوس که آن‌ها زمین‌های بایر را آباد کردند و روستاها را ساختند بی‌آنکه کسی سراغشان را بگیرد، دخترانی که بر زمین خاکی زیر درخت درس خواندند ولی کسی جز مهر و عشق به ایران از آن‌ها نشنید.

راستش همیشه در پاسخ به اینکه چطور توانستم طی این سال‌ها شهر به شهر روزهایم را بگذرانم فکر کرده‌ام و به نظرم پاسخ آن در نگاه دختران سرزمین نهفته است، آنان که آرمانشان چیزی جز طراوت زندگی نبود، آن‌ها که به کمک جهادگران آمدند و چادر به کمر بستند و آجر به آجر خانه ساختند.

حالا بعد از این همه سال، تصمیم گرفته‌ام واسطه حرف‌های همین دخترانی باشم که آفتاب تند پوستشان را سوزاند اما ریشه امید را در دل دیگران نخشکانند و ایستادند تا ما بدانیم که زیر پرچم ایران چطور همگی می‌توانند یک‌صد مشکلات را حل کنند و آینده را بسازند. حالا که گذشته را دور می‌کنم، به یاد می‌آورم که به نظرم تفسیر دوست داشتن ایران در نگاه آدم‌ها متفاوت است. ایران را باید از زبان

خورشید

دعای اموات را بیش از دعای زنده‌ها قبول دارم

یک روز در مرکز تطهیر اموات در بهشت رضا(ع) همراه باقدیمی‌ترین بانوی غسال که مشغول به کار است

شهر بانو

شهر بانو

شنبه
۹ آبان ۱۴۰۱
۵۵ ربیع الثانی ۱۴۴۴
شماره ۳۷۹۷



حمیده وحیدی

(۴)

✚ جایی میان سکوت و هیاهو

صبح یک روز خنک پاییزی در اوایل آبان که برگ‌های رنگارنگ پاییزی به بهشت رضا(ع) رنگ و رویی ویژه داده‌اند، به غسال‌خانه پا می‌گذارم، جایی که نمی‌توان بی‌دلیل غلو کرد حال خوشی دارد. آدم‌ها با لباس‌های مشکی و چشم‌های ورم‌کرده از اشک ایستاده‌اند و منتظرند آخرین ملاقات با عزیزشان صورت بگیرد. برخی‌ها در آغوش دیگری بلندبلند گریه می‌کنند. چیزی به نام پنهان کردن و رودربایستی در احساس وجود ندارد. مگر آدمیزاد چند عزیز دارد که بخواهد از او دل بکند؟ اینجا همان مکان دل‌کندن است. فکر می‌کنم کار کردن در این مکان چقدر می‌تواند مهم باشد و تا چه اندازه نیاز دارد روح بزرگی داشته باشی تا صبری کنی که کار مردم غم‌دیده را راه بیندازی.

✚ فکر می‌کنم هیچ شغلی ثواب این کار را ندارد

در مرکز تطهیر بخش بانوان که باز می‌شود، با تعدادی از بانوان غسال جوان روبه‌رو می‌شوم که لبخند از لبشان محو نمی‌شود. مهربان‌اند و خوش اخلاق. نه اینکه درد و فضای حزن‌انگیز کاری‌شان آن‌ها را از بهتر انجام دادن کار دور کرده باشد، بلکه انگار آدم‌هایی در این بخش زندگی، عجیب با خودشان بی‌حساب‌اند. این را می‌شود از بین صحبت‌های عذرا دولتی با هجده سال سابقه کار در غسال‌خانه بهشت رضا(ع) هم فهمید، بانویی که هم‌اکنون عنوان قدیمی‌ترین غسال فعال را دارد اما او در پاسخ به پرسش من می‌گوید: فکر نمی‌کنم هیچ شغلی ثواب این کار را داشته باشد. من با نان این کار بزرگ شده‌ام. پدرم هم غسال بود و خودش کار در این مرکز را پیشنهاد داد.

✚ یک ماه اول می‌ترسیدم بعد عادت کردم

بانو دولتی کم حرف است و بریده‌بریده جواب می‌دهد. کلمات را مزمزه می‌کند. اهل طول و تفصیل یک موضوع نیست. وقتی می‌خواهم از حال و هوای آن روزها بگویم می‌خندد. «اولش تا یک ماه می‌ترسیدم. خیلی هم می‌ترسیدم اما بعدش با خودم فکر کردم: چه اشکالی دارد شغل به این بابرکتی؟ این همه ثواب هم دارد. همین که نگاهم عوض شد، مدل کار کردنم هم تغییر کرد. با داشتن سه فرزند، هر صبح راهی بهشت رضا(ع) می‌شوم و تا عصر همین‌جا هستم. بچه‌ها بزرگ شدند. زندگی‌مان چرخید. شوهرم هم گله‌ای نداشت.» دلش نمی‌خواهد وارد جزئیات زندگی‌اش شود. به همین که شغل شوهرش آزاد است و فرزندان با کارش مشکلی ندارند بسنده می‌کند. یک جور رضایت در چهره‌اش هست که نمی‌توان به‌زور و با کلمات او را به چالش کشاند.

چند روزی طول می‌کشید که متن مصاحبه با بانوی غسال را آماده کنم. قطعاً برایم کار دشواری بوده است به‌ویژه به این علت که هنگام مصاحبه، مدام گوشم به صدای ضجه‌های یکی از بازماندگان اموات در پشت در مرکز تطهیر پرت می‌شد. وقتی هم که با هماهنگی مسئولان مربوط وارد محل اصلی شست‌وشو و غسل شدم، اولین چیزی که از ذهنم گذشت این بود که کدام یک از این میت‌ها می‌تواند از بستگان همان فردی باشد که مدام صدایش را می‌شنیدم. طی این چند روز هم به چند نفری از دوستان و همکاران و آشنایان که می‌دانستند برای تهیه گزارش به غسال‌خانه رفته‌ایم از حال و هوایم توضیحاتی دادم. بیش از آنکه فضا یا شرایط دلم را بلرزاند مدام صحنه آخرین وداع با زندگی را مرور کردم و اینکه زندگی قرار است کجا برایم تمام شود. یکی از دوستانم پرسید: بعد از اینکه برای تهیه گزارش داخل رفتی، شب چطور خوابیدی؟ اگر بخواهم واقعیت را بگویم، دو روز اول بعد از مصاحبه پیش خودم چندین مرتبه سراسر زندگی سی‌وهشت‌ساله‌ام را مرور کردم. با اینکه ابتدا اشتیاق گرفتن یک مصاحبه جنجالی در حین شستن میت را داشتیم، خیلی زود هم کلامی با عذرا دولتی، بانوی غسال، ذهنم را درگیر چیزهای دیگر کرد. بعد هم اولین حضور در غسال‌خانه باعث شد به خودم نهیب بزنم که باید چه کنم. می‌شود کلی شعار و حرف تکراری زد که دنیا ارزش ندارد و چه و چه، اما شاید این گفت‌وگو برای خودم اولین آورده را داشت تا بدانم کجای زندگی ایستاده‌ام و به چه کسانی مدیونم. باعث شد بروم یک دور عمرم را حساب و کتاب کنم و تا دیر نشده است اقدامی کنم. شاید به‌زودی مرگ به سراغم آمد.

✚ ناراحت‌کننده‌ترین مرده‌ای که ششتم یک تازه‌عروس بود

قطعا نمی‌توانم از شادی و هلهله پرسش کنم و سوالاتم پیرامون مرگ و ماتم می‌چرخد که خانم دولتی می‌گوید: من به خاطر خیلی از مرده‌ها بغض کرده و حتی اشک ریخته‌ام، به‌ویژه دختران جوان. همین دیروز دختری در یک تصادف سرش آسیب دیده بود. واقعا زیبا بود و موقع شستن، یکباره غصه همه دنیا روی دلم ریخت. از جنین چهارماهه تا پیرزن صدساله را شسته‌ام. با این حال، یک بار دختری را آوردند که شب عروسی اش فوت کرده بود. تصادفی نبود. علتش را یادم نیست اما یک جور به خواب رفته بود که دلم ترکید. خودم پنس‌های توی سرش را باز کردم و صورتش را شستم. این شاید ناراحت‌کننده‌ترین مرده‌ای بود که ششتم. کسانی نیز که دچار سوختگی‌های شدید شده‌اند دلش را به لرز آورده‌اند. او خیلی تلاش می‌کند هنگام غسل این افراد برایشان دعا کند.

✚ دعای اموات همه گره‌های زندگی‌ام را باز کرده است

حرف که به دعا می‌رسد، کنجکاو می‌شوم که بدانم در هنگام غسل میت با خودش چه عهدی می‌کند که می‌گوید: ببین، به نظر من دعای اموات بیش از زنده‌ها می‌گیرد. برای همین، همیشه از آن‌ها می‌خواهم برایم دعا کنند. مثلا دخترم دچار مننژیت مغزی شده بود. می‌دانی که کسی از این مریضی جان سالم به درد نمی‌برد اما حالش خوب شد. هر وقت گرفتار باشم، به امواتی که غسل می‌دهم می‌گویم برایم دعا کنند. خیلی زود گره باز می‌شود. باور نداری، امتحان کن! توهم برای اموات نذر و دعا کن. خانم دولتی اهل خواندن دعاها و طلوتی نیست. همه‌چیز برای او خلاصه می‌شود در اینکه مرده‌ها با هم فرقی ندارند و وقتی غسلشان می‌دهد، انگار صورتشان سفید می‌شود. فکر می‌کند به هر کدام بگوید برایش دعا کنند فرقی ندارد.

✚ هیچ مرده‌ای زیر دستم زنده نشده است

بین مردم غالبا می‌توان حرف‌ها و قصه‌هایی از اموات و مرده‌هایی که در غسل‌خانه یا هنگام دفن زنده شده‌اند شنید اما حقیقت این مسئله را شاید خانم دولتی بهتر از هر کسی بگوید: حداقل من در هجده سال کاری ام هیچ مرده‌ای را ندیده‌ام که زنده شود یا بشنوم که دست غسلش را گرفته باشد یا به خوابش آمده و وصیتی کرده باشد، از همین حرف‌هایی که مردم در کوچه و بازار می‌گویند.

زمانی مرسوم بود برخی‌ها وصیت می‌کردند طلا یا هدیه‌ای از طرف بازماندگان به غسل‌داده شود که خانم دولتی این را هم رد می‌کند و معتقد است این مسئله مربوط به زمانی بوده که مردم گرفتاری‌های اقتصادی‌شان کمتر بوده است و گرنه این روزها کسی به این چیزها فکر نمی‌کند.

✚ کرونا و امواتی که تمامی نداشت

با اینکه روزهای سخت بحران کرونا برای خیلی از ما تمام شده است، خانم دولتی از آن روزهای سخت هرگز فراموش نمی‌کند که در شرایط بسیار سخت و دردناک خطرناک از ساعت ۶:۳۰ صبح تا ۴ بعد از ظهر بدون وقفه اموات را شست و شوی داده‌اند. می‌گوید: خدا شاهد است ما اصلا در شرایط سخت، کم‌کاری نکردیم. یعنی حتی در ایامی که نمی‌توانستیم برای چند دقیقه غذا بخوریم و ماسک‌های فشرده روی صورتمان بود که نفس کشیدن را بند می‌آورد، برای شستن اموات وقت می‌گذاشتیم. بنابراین خودم را مدیون کارم نمی‌دانم.

از آنجایی که احتمال می‌رود غسل‌ها در معرض بیماری‌های واگیر یا عفونت‌های خاص قرار بگیرند به صورت دوره‌ای از واکسن‌هایی مانند هیپاتیت استفاده می‌کنند. در بحران کرونا کمتر کسی حاضر می‌شد تا در شست‌وشوی اموات کمک کند و تلاش این قشر زحمت‌کش در میان مردم کمتر دیده شد.

✚ برخی‌ها کرامت کار ما را نادید می‌گیرند و رفتار خوبی ندارند

خانم دولتی اهل کله و شکایت نیست اما اینکه بعضی‌ها با کار او مشکل دارند برایش ناراحت‌کننده است و بدون اینکه اعتراضی کند یا با ذکر خاطره تلخی اوقاتش را تلخ کند می‌گوید: رفتار مردم با ما دقیقا دو دسته است. بعضی‌ها واقعا قدردان کارمان هستند و حرف‌هایشان انرژی‌مان را امضا می‌کنند. یک دسته دیگر بدون اینکه علتش را بدانیم از ما دوری می‌کنند. من هیچ وقت شغلم را پنهان نکردم. بعضی‌ها هم با همه کارکنان فعال در بهشت رضا^(ع) مسئله دارند. ما واقعا غریب بودیم و کمتر کسی از این شغل یادی می‌کند.

او معتقد است اگر در این کار خلوص نیت نداشته باشی اصلا دوام نمی‌آوری. آخرین روبه‌رو شدن یک آدم با غسلش است. کسی هم نمی‌داند که آیا کم‌کاری می‌شود یا نه. میت امانت مردم در دست غسل‌هاست.

✚ مرگ را به اندازه یک پلک زدن نزدیک می‌بینم

شاید تعریف مرگ برای هر کسی متفاوت باشد و برای خودش یک زمان مشخص و یک نقطه پایان قرار داده باشد اما خانم دولتی آن را به اندازه یک پلک زدن نزدیک می‌بیند. می‌گوید: من مرگ‌های عجیبی در سن و سال‌های مختلف دیده‌ام که شاید فرد حتی فرصت یک پلک به هم زدن هم نداشته است. اینکه کسی بخواهد و اصلا بلند نشود هم فراوان بوده است. مثلا جوانی را آورده بودند که اصلا علت مرگش معلوم نشد. چند دقیقه سرش را گرفته بود و بعد هم فوت کرده بود. برای همین، مرگ را بسیار نزدیک می‌بینم.

✚ به تأثیر تربیت امام حسین(ع) در کفن اموات اعتقاد دارم

تأثیر تربیت امام حسین(ع) در کفن اموات برایش رازی سر به مهر است که آن را به چشم دیده است. می‌گوید: خودم بارها دیده‌ام که گویی میت در مقایسه با قبل غسل با بعد از آن، وقتی تربیت را در کفن می‌گذاری، تغییر می‌کند. حتی جسمش تازه و رنگش عوض می‌شود. پس، جوشن کبیر، دعای عدیله و انگشتر عقیق از دیگر چیزهایی است که با وصیت فرد در کفن گذاشته می‌شود.

خانم دولتی ستارالعیوب بودن خدا را همیشه در نظر دارد و می‌گوید من هرگز مرده‌ای را ندیدم که در دلم بگویم وای چه آدم بد کرداری بود و ببین خدا او را با چه حال و روزی از دنیا برد. به نظرم لطف خدا را می‌شود دقیقا در زمان مرگ بیشتر دید.

شهربانو

۱۴۰۱
۹ آبان
۵۵ ربيع الثاني
۱۴۴۴
شماره ۳۹۹۷

(۵)

ازدواج‌گزینی یا ازدواج‌گزیزی؟ چرا؟

دریک گفت‌وگوی خودمانی دره‌وای پاییزی آبان‌ماه ازدختران جوان پرسیدیم چرا ازدواج نمی‌کنند

وسط یک روز سرد پاییزی اگر یک نفر ناگهان جلو شما را بگیرد و بپرسد ازدواج می‌کنی یا نه، چه جوابی می‌دهید؟ شاید در نگاه اول پاسخ به این سؤال آسان به نظر برسد ولی خیلی از دخترهایی که از آن‌ها این سؤال را می‌پرسیدم برایشان یکباره جواب مثبت و منفی دادن سخت بود. همه پاسخ‌های مثبت و منفی مشروطی داشتند که جالب و شنیدنی و البته تأمل برانگیز بود.



لیلا جان‌قیان



شهربانو

۲۳ شهریور
۹ آبان ۱۴۰۱
شماره ۳۷۱۷

(۶)



✚ پدرم قطعاً می‌گوید: بنشین سر جای ت بچه!

جوان است. شاید حدود ۲۲ سال داشته باشد. شالی زردرنگی دور گردنش انداخته و سرش توی گوشی موبایل است که جلوش را می‌گیرم و می‌گویم: یک سؤال دارم برای تهیه یک گزارش. می‌خواهم بدانم حضری ازدواج کنی یا نه. دختر خیال می‌کند که همین الان برایش گزینه هم انتخاب کرده‌ام. نگاهی عجیب می‌کند و بلند می‌خندد. می‌گوید: من که می‌خواهم درس بخوانم! می‌گویم: ماجرا جدی است! واقعاً به عنوان یک جوان، حضری ازدواج کنی یا نه؟ صدایش را صاف می‌کند و خیلی جدی می‌گوید: خب، اگر یک خانه و یک ماشین به همراه آقای داماد بهم بدهند، حتماً ازدواج می‌کنم! کمی آرام می‌گیرد و باز می‌گوید: ببینید، الان واقعاً شرایط ازدواج خیلی خوب نیست و با شروطی که مادر من چهل سال پیش ازدواج کرده است هیچ دختری ازدواج نمی‌کند! شما به جای اینکه از ما بپرسی ازدواج می‌کنی یا نه، از خانواده‌ها بپرس چرا شرایط را این قدر سخت گرفته‌اند.

✚ طلاق به دهه هشتادی‌ها رسیده، چرا ازدواج کنیم؟

ملیحه را جلوی مترو می‌بینم چند کتاب در دست دارد می‌گوید اردیبهشت امسال ۳۰ سالش تمام می‌شود اما

چه تصمیمی خواهیم گرفت.

✚ من زندگی کردن بلد نیستم

رویا شاید بیست سال داشته باشد. رک و راست بدون هیچ بهانه‌ای می‌گوید: راستش را بخواهید من اصلاً زندگی کردن بلد نیستم. چرا یک نفر را بدبخت کنم؟ نه می‌توانم تعاملات درستی داشته باشم، نه توان تحمل سختی را دارم. به قول قدیمی‌ها در خانه از گل کمتر به من نگفته‌اند. برای همین، این چند سال در دانشگاه کلی مشکل داشتم. فکر می‌کردم همه باید مثل پدر و مادرم باشند ولی الان می‌بینم واقعیت متفاوت است. این شرایط برایم خیلی سخت است ولی چاره‌ای ندارم. از یک طرف خانواده‌ای دارم که نمی‌گذارند دست به سیاه و سفید بزنم و از یک طرف جامعه‌ای که در آن باید خودم بار خودم را به دوش بکشم. به همین علت، می‌گویم بهتر است فعلاً ازدواج نکنم که یک نفر دیگر هم با تناقضات من درگیر نشود. از او می‌پرسم: فکر می‌کنی در چه سنی به حل این تناقضات رسیده باشی و بتوانی ازدواج کنی؟ می‌گوید: سن و سالم را نمی‌دانم ولی شاید وقتی چهل ساله شدم با یکی که هم‌سن خودم باشد ازدواج کنم. احساس می‌کنم در آن سن خیلی تنها خواهم بود.

برنامه‌ای برای ازدواج ندارد. وقتی می‌پرسم چرا می‌گوید: همین دو هفته پیش شنیدم یکی از دوستانم که اول سال عروسی کرده بوده طلاق گرفته است. بهش زنگ زدم گفتم: چرا طلاق گرفتی؟ گفت: ما از اول جفت هم نبودیم. آدم اولش نمی‌فهمد! اصلاً ازدواج کردن اشتباه است. پسرها خودشان را طور دیگری نشان می‌دهند تا زن بگیرند!

✚ کاش ذهن ما را درباره ازدواج کمی روشن می‌کردند

مهسا دختر جوان دیگری که طلاق را در بیست و پنج سالگی تجربه کرده است می‌گوید: همیشه فکر می‌کردم ازدواج کردن همین کارهایی است که مادرم انجام می‌دهد: خانه‌داری و این‌طور چیزها، ولی وقتی وارد زندگی مشترک شدم، متوجه شدم افکارم با واقعیت تفاوت دارد. یک وقت‌هایی با خودم می‌گویم کاش در دانشگاه‌ها و مدارس به جای این همه درس غیرقابل استفاده کمی ذهن ما را درباره ازدواج روشن می‌کردند تا بدانیم در زندگی مشترک چه خبر است. ما را با قوانین و حقوق زنان آشنا می‌کردند و عواقب آن همه امضا را می‌گفتند تا روز عقد به راحتی آن‌ها را انجام ندهیم. به اومی گویم: کلابی خیال ازدواج می‌شوی؟ می‌گوید: من بدون تحقیق ازدواج کردم و نمی‌دانم در آینده

✚ هزار راه نرفته

دلایل ازدواج و طلاق را نمی‌شود برای همه به یک چشم دید

کاهش تمایل ازدواج جوانان به ازدواج دستمایه عوامل زیادی است که اقتصاد سردمدار آن است و فرهنگ و عوامل اجتماعی در رتبه‌های بعدی خودنمایی می‌کنند. یک جامعه‌شناس در این باره به ما می‌گوید: نباید مشکلات را یک طرفه و یک سویه به تماشا نشست. وقتی به جوانی می‌گویند ازدواج کند، باید شرایط را هم برایش فراهم کنند. مسئولان ما به آمار کاهش ازدواج نگاه می‌کنند ولی مشکلات سر راه جوانان را نمی‌بینند و دلایل طلاق را کاوش نمی‌کنند.

فائزه اکبری می‌افزاید: براساس مراجعات و تعاملات، آنچه بیشتر از همه در زندگی افراد باعث برهم خوردن روابط می‌شود مسائل اقتصادی است. بیکار شدن مرد، کار کردن و خرج کردن زن، مشکلات درآمدی و اسکان و مسکن‌های اجاره‌ای که هر سال قیمت آن‌ها بدون هیچ ضابطه‌ای افزایش

می‌یابد از دلایل استقبال نکردن جوانان از ازدواج است. مراجعان زیادی داشته‌ام که با یک شغل معمولی و درآمد نسبتاً عادی در حد ماهی ۷ میلیون تومان به شرط داشتن خانه حاضر به ازدواج بوده‌اند. این جامعه‌شناس می‌گوید: سن ازدواج یک عدد تقریبی است که برای دختران حدود بیست سال و برای پسران ۲۵ سال پیشنهاد می‌شود. این پیشنهاد با توجه به سطح هوش اجتماعی عمومی جامعه مطرح می‌شود و جامعیت ندارد. ممکن است افرادی در سنین بالاتر یا پایین‌تر توان تشکیل خانواده و ازدواج را داشته باشند ولی این توان باید با فاکتورهای بررسی شود و برداشتی از طرف خانواده‌ها نباشد مبنی بر اینکه اگر در زندگی قرار بگیرد با توجه به شرایط توانش هم افزایش می‌یابد. این جامعه‌شناس خاطرنشان می‌کند: تغییر نوع نگاه جوانان به ازدواج برداشتی از سبک زندگی بیگانه و تغییر نوع نگاه آن‌ها نیست. هنوز هم سبک زندگی در جامعه ما آمیخته با سنت هاست و آنچه از ازدواج گریزی در جامعه دیده می‌شود حاصل ترس از آینده است. آینده‌ای

✚ ۲۷ هزار ازدواج و ۱۰ هزار طلاق در خراسان

در سه ماه نخست سال، ۱۲ هزار و ۱۳۹۲ ازدواج در استان خراسان رضوی ثبت شده و در همین مدت، ۴ هزار و ۷۷۵ طلاق انجام شده است. میانگین سن ازدواج در سه ماه اول سال ۱۴۰۱ برای دختران ۲۳ سال و برای پسران ۲۹ سال بوده است. میانگین سن طلاق در این مدت برای دختران ۳۲ سال و برای پسران ۳۷ سال بوده است. متوسط طول مدت زندگی زناشویی در طلاق‌های ثبت شده در سه ماه اول سال ۱۴۰۱ برابر با ۱۰ سال است. تعداد سال‌های زندگی مشترک در طلاق‌های صورت گرفته در حال افزایش است.

آشنایی با اولین زن مجتهد

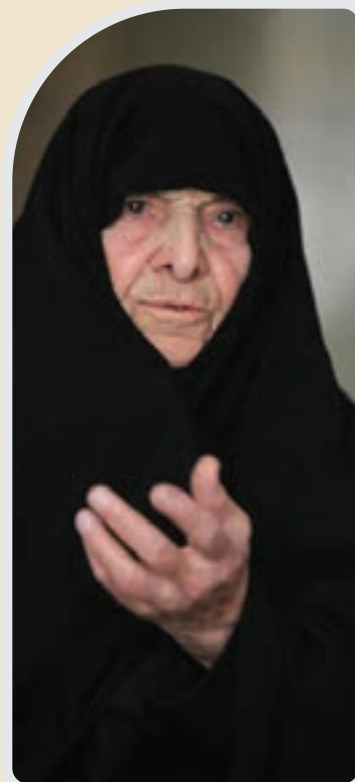


رئانه عمل نیک
کارشناس الهیات

نبودن نام زنان در بعضی از مدارج بالا حتی در روزگار معاصر برای ما عادی شده است، به خصوص اگر این مدارج به علوم دینی و درجه اجتهاد مربوط باشند. با وجود این، یک زن با نام مستعار بانو ایرانی توانست نامش را در چهل و دو سالگی بین علمای دین ثبت کند و به عنوان اولین زن مجتهد در تاریخ ایران ماندگار شود. او را به نام بانو امین فقیه، عارف و مفسر معاصر ایرانی، می شناسند. بانو امین در ۳۰ خرداد ۱۲۷۴ شمسی در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه در اصفهان متولد شد. او تحصیل را از پنج سالگی و در مکتب خانه آغاز کرد. در بیست سالگی به طور جدی مشغول تحصیل علوم دینی و صرف و نحو شد. در سی و دو سالگی به فراگیری فقه، اصول و حکمت نزد سید علی نجف آبادی پرداخت. بیشتر تحصیلات بانو در محضر ایشان بوده است. بانو امین در چهل و دو سالگی و پس از ۲۳ سال تلاش برای آموختن علوم عقلی و نقلی اولین اجازه اجتهاد و اجازه روایت را از محمد کاظم شیرازی و عبدالکریم حائری یزدی دریافت کرد. این اولین اجازه رسمی اجتهاد و روایت است که به یک زن داده شده و در

محافل علمی و فقهی از آن سخن رفته است. او از علمای دیگری نیز اجازه اجتهاد دریافت کرده است. محمد تقی جعفری درباره شخصیت علمی بانو امین گفته است: با توجه به آثار علمی ای که از ایشان در دسترس ما قرار گرفته است، به طور قطع می توان بانو را یکی از علمای برجسته عالم تشیع معرفی کرد.

سیده نصرت امین در مسائل اجتماعی و فرهنگی نیز حضور فعال داشت. او با قانون منع حجاب حکومت پهلوی به مبارزه برخاست و مدارسی را تأسیس کرد. از مهم ترین آثار او می توان تفسیر مخزن العرفان را نام برد. وی در کتاب نفحات الرحمانیه مکاشفاتی از خود نقل کرده است. شخصیت های دینی و شاگردانش نیز از حالات عرفانی و کرامات او سخن به میان آورده اند. بانو امین در خرداد ۱۳۶۲ شمسی در اصفهان گذشت و در تخت فولاد به خاک سپرده شد.



شهربانو

آشنایی
۹ آبان ۱۴۰۱
۵۵ ربيع الثانی ۱۴۴۴
شماره ۳۷۹۷

(۷)

ویزیت با سر لیموناد!

فاطمه صلاتش پورمنشی دکتر مرتضی شیخ در دهه سی با انبوهی از خاطرات ناگفته مشهد قدیم بود که کمتر از او نوشتیم

مدت ها بود به دنبال فاطمه صلاتش پور و خاطراتی بودم که هفت سال پیش برای تعریف کرده بود اما با خبر شدم مدتی پیش در بی خبری مادر گذشته است. به همین دلیل، گوشه ای از خاطرات ناب او را از دکتر مرتضی شیخ و کوچه سرشور و مشهد قدیم که در مصاحبه اش با شهرآرا گفته بود مرور می کنم.



منشی دکتر شیخ

شوهرش در داروخانه شمس که یکی از داروخانه های معتبر مشهد در دهه سی محسوب می شد نسخه خوان بود. به همین دلیل، یک روز به بانو صلاتش پور پیشنهاد داده بود یک هفته به مطلب دکتر شیخ که هر روز مراجعان زیادی داشت و در خوش نامی شهره خاص و عام بود کمک کند. همین آغاز کار او شده بود. خودش این گونه می گفت: آن زمان با اینکه خیلی مرسوم نبود خانم ها کار خارج خانه انجام دهند، مردم از اینکه من کمک حال دکتر بودم رفتار بسیار خوب و محترمانه ای داشتند. آمپول می زدم و کارهای جانبی مطب را انجام می دادم. کار مریض ها را راه می انداختم و به همراه دکتر شیخ به خانه بیمارانی می رفتم.

حسابدار دکتر شدم

اگرچه قدیمی تر های مشهد آن مطب خاص را به یاد دارند که پزشکش برای ویزیت پولی دریافت نمی کرد و زندگی ساده دکتر بر کسی پوشیده نیست، بانو صلاتش پور پس از مدتی حسابدار دکتر هم می شود و با اینکه سواد چندانی نداشته است، کارش را انجام می دهد: میز چوبی وجود داشت که بیماران در کشویش را با می کردند و هر کسی هر قدر دوست داشت داخلش می انداخت. این مبلغ می توانست یک قران یا ۱۰ شاهی باشد. دکتر یک بشقاب هم داشت که شب به شب پول های خرد را داخلش می ریخت و در آب می جوشاند و الکل می زد زیرا آن زمان بیماری های واگیر زیاد بود. بعضی ها که پول نداشتند، برای آبروداری سر لیموناد داخل کشو می انداختند تا فقط صدا کند. من یا دکتر هرگز به صورت بیمارانی نگاه نمی کردیم. گاهی تعداد سرنوشتا به بیش از سکه ها می شد! فاطمه صلاتش پور بیست سال در کنار دکتر شیخ به بیماران خدمت کرد در حالی که مادر چهار فرزند بود و به گفته خودش از ساعت ۶ صبح تا ۱۲ شب در مطب حاضر بود زیرا از شهرهای اطراف نیز بیماران به مشهد می آمدند. اهالی قدیم کوچه سرشور او را به خوبی به خاطر دارند. دکتر مرتضی شیخ در سال ۱۳۵۵ پس از چند سال بیماری درگذشت و در کنار پنجره فولاد امام رضا^(ع) دفن شد و بانو صلاتش پور ۴۵ سال بعد با انبوهی از خاطرات ناگفته از دنیا رفت.

پاسخ به پرسش های حقوقی

در این ستون به پرسش های حقوقی مخاطبان عزیز که با پیامک یا تلفن ثبت شده باشد پاسخ داده می شود. مخاطبان گرامی می توانند برای اطلاع بیشتر، با روابط عمومی شهرآرا به شماره ۳۷۲۸۸۸۸۱ تماس بگیرند یا به شماره پیامک ۳۰۰۷۲۸۹ پیام دهند.

همسر در تهران از من درخواست طلاق کرده است و پرونده در شهری دیگر است. به علت مسافت طولانی، مدتی است اذیت شده ام. آیا می توانم درخواست تغییر دهم؟

دادگاه صالح به رسیدگی در دعوی طلاق می تواند هر کدام از دو دادگاه محل اقامت خوانده و محل سکونت خوانده باشد. بنابراین در صورتی که پرونده در حال رسیدگی است، همان دادگاه صلاحیت دارد و امکان تغییر وجود ندارد مگر اینکه ایرادی بر صلاحیت محلی آن گرفته شود. یعنی مطابق محل اقامتگاه خوانده یا

سکونت خواهان پرونده نباشد.

آیا می توان بدون اذن همسر (مادر) نام شناسنامه ای فرزند را تغییر داد؟

اشخاص واجد شرایط تغییر اسم در شرایط مختلف عبارتند از:

- اشخاص بزرگتر از هجده سال
 - افراد کوچکتر از هجده سال که دارای حکم رشد باشند
 - پدر یا جد پدری با ارائه شناسنامه خود برای فرزندان کوچکتر از هجده سال
 - سرپرست قانونی (قیم، امین یا وصی) برای افراد صغیر و محجور با ارائه مدارک مستند که سمت او احراز شده باشد.
- در صورت وجود یکی از این موارد، موافقت افراد دیگر نیاز نیست.

در خانواده مادری مشکلی ژنتیکی وجود دارد که حالا به فرزندم رسیده است. همسر من همین را بهانه طلاق کرده است

و می گوید فرزند بعدی من هم ممکن است درگیر شود. آیا این بهانه برای طلاق و ندادن مهریه قانونی است؟

زوج برای طلاق می تواند اقدام کند اما نمی تواند به این بهانه مهریه زوجه را پرداخت نکند. باید همه حقوق زوجه را پرداخت کند تا رأی بر عدم سازش و طلاق بگیرد.



زهرا شوشتری
کارشناس حقوق





شهربانو

۲۳ شهریور
۹ آبان ۱۴۰۱
۵۰ ربيع الثاني ۱۴۴۴
شماره ۳۹۷۷

(۸)

ضمیمه روزنامه شهرآرا

صاحب امتیاز:

شهرداری مشهد

مدیرمسئول:

سیدمیتهم موسوی مهر

سردبیر:

سید سجاد طلوع هاشمی

دبیرضمانت:

ارژنگ حاتمی

دبیرضمیمه:

حمیده وحیدی

خراسان مهد زنان اثرگذار

نگاهی به زندگی اولین بانوی دندان‌پزشک ایران



از گذشته تا امروز، خراسان و سرزمین خورشید هم خاستگاه بزرگان بوده هم مأمنی برای بزرگان از جای جای کشور. افراد مشهور زیادی از سراسر ایران و جهان در مشهد اقامت کرده و به این شهر خدمات ارزشمندی ارائه کرده‌اند از جمله بانو بدری تیمورتاش که دختر کریمداد نردینی خراسانی، از زمین‌داران بزرگ خراسان، بود و در سال ۱۲۸۷ خورشیدی در نردین زاده شد. اگرچه امروزه نردین از توابع استان سمنان محسوب می‌شود، آن زمان پدرش از خان‌های این منطقه و حاکم سبزوار بود. بانو تیمورتاش برای آموزش ابتدا به تهران و سپس برای تحصیل در رشته دندان‌پزشکی به بلژیک فرستاده شد. در سال ۱۳۱۳ خورشیدی بعد از تبعید خانواده‌اش به کاشمر برای همراهی آنان به ایران بازگشت و همراه مادرش تا سال ۱۳۱۸ خورشیدی در کاشمر زندگی کرد. مواجهه با شرایط سخت زندگی در آن دوران، باعث شد عهد ببندد پس از پایان این دوره، به مشهد بیاید و تا پایان عمر به مردم مشهد به‌ویژه قشر محروم خدمت کند. در سال ۱۳۱۹ خورشیدی برای گذراندن دوره تکمیلی دندان‌پزشکی به دانشگاه تهران رفت، مجوز دندان‌پزشکی در ایران را دریافت کرد و همراه مادرش به مشهد بازگشت. در این شهر، ابتدا در یکی از اتاق‌های بیمارستان امام‌رضا^(ع) به عنوان مطب شروع به کشیدن دندان می‌کند زیرا آن زمان مر سوم نبود که دندان را ترمیم کنند اما بعداً در مطب خصوصی خود در خیابان خسروی به مردم خدمت می‌کرد. در آن سال‌ها، زمانی که از کنار نهر نادری می‌گذشت، غالباً مشاهده می‌کرد افراد غیرتحصیل کرده که به کار کشیدن دندان و گذاشتن دست دندان مشغول بودند، ظروف بزرگ حاوی خون و بزاق را در نهر خالی می‌کنند، نهری که در فرودست، آب مورد نیاز زندگی روزمره مردم از آن تأمین می‌شد، برای ظرف یا لباس شستن یا تهیه قوت روزانه. پس با خود عهد بست دانشکده‌ای مانند آنجا که خود در بلژیک تحصیل کرده بود در مشهد بنا کند. یازده سال بعد، با ورود دکتر امیراسماعیل سندوزی به مشهد و پیگیری آن دو، سرانجام در سال ۱۳۴۴ تلاش‌ها به ثمر نشست و دانشکده دندان‌پزشکی مشهد تأسیس شد. دکتر بدری تیمورتاش را به جرئت می‌توان اولین بانوی اثرگذار در دندان‌پزشکی ایران و مادر این رشته لقب داد.

دکتر تیمورتاش در دوران زندگی در مشهد از هیچ کوششی برای خدمت به قشر محروم دریغ نکرد و تا پایان عمر پربار خویش هفته‌ای یک روز صبح‌ها در درمانگاه بیمارستان امام‌رضا^(ع) را ترک نکرد تا اینکه ۱۷ مهرماه ۱۳۷۴ چشم‌هاش جهان فرو بست و در قطعه ۱۳۹ صحن آزادی حرم رضوی در مشهد با احترام و بدرقه دانشجویان وفادارش به خاک سپرده شد.

عاطفه رنگامیز طوسی
کارشناس ارشد ادبیات

کوثر

نویسنده‌ای که با کلمه

زندگی می‌سازد

هانیه سلامی راد آبان ماه ۱۳۶۳ در مشهد به دنیا آمده است. او در خانواده‌ای فرهنگی و هنرمند بزرگ شده و بخشی از دوران کودکی‌اش را در تهران زندگی کرده است. در حال حاضر در مقطع کارشناسی ارشد ادبیات کودک و نوجوان تحصیل می‌کند و مهم‌ترین دغدغه‌اش استعدادیابی و پرورش کودکان و نوجوانانی است که به نوشتن علاقه‌مند هستند. سلامی راد نویسنده‌ای توانمند و خوش ذوق و بی‌تردید یکی از خلاق‌ترین مربیان ادبی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان است. او

نگاهی به کتاب

«شاید عشق باشد شاید عادت»

مجموعه داستان خواندنی «شاید عشق باشد شاید عادت» شامل سیزده داستان کوتاه است با عنوان‌های «شاید عشق باشد شاید عادت»، «احترام»، «من ستاره‌ام»، «جایم زمین نیست»، «امانت»، «انفجار»، «تولد یک مرد»، «چراغ خانه»، «جوانه‌های بهاری»، «شکلات‌های سنگی»، «شما اول بفرمایید»، «قطار می‌رود»، «کاسکو» و «من هم برای خودم کسی شده‌ام». عنوان کتاب از اولین داستان کوتاه برداشته شده است. این مجموعه داستان از دغدغه‌های زنان جامعه امروز می‌گوید، زن‌هایی که در نقش مادر هستند یا همسر و خواهر. همه‌شان دنیای اطراف را خوب می‌بینند، خوب تحلیل می‌کنند و می‌خواهند پای در راه درست بگذارند. می‌خواهند فداکاری کنند و کسی را به زحمت نیندازند. شخصیت‌های اصلی همه داستان‌ها زنان هستند و فرار و نشیب‌های زندگی آن‌ها روایت شده است. در داستان اول، «شاید عشق باشد شاید عادت»، خانم مقدم برای تأمین معاش بچه‌هایش، بچه‌هایی که چند سالی است یتیم شده‌اند، در قسمت بازرسی زندان قزل کار می‌کند و همکاری به نام خانم رسولی دارد. در روز یکشنبه‌ای که متعلق به ملاقاتی‌های جرائم مربوط به اعتیاد است، با دختر جوانی مواجه می‌شوند که همسرش به‌تازگی به زندان افتاده است.

دختر بی‌قرار و آشفته است. پیرزنی به دختر جوان توصیه می‌کند عمرش را برای مردی که معتاد است و به زندان افتاده است حرام نکند. آن روز می‌گذرد و این دو همکار قسمت بازرسی، لقب دختر عاشق را به آن دختر جوان می‌دهند و رفت‌وآمدش را زیر نظر می‌گیرند. آشفتگی دختر به مرور زمان کم و کمتر می‌شود و همین‌طور ملاقات‌هایش تاروپی که دیگر آمدنش بوی ملاقات آمدن معمول را ندارد. در داستان «امانت»، زنی می‌خواهد پسر یک‌ماهه‌اش را علی‌رغم میل باطنی‌اش در حرم حضرت معصومه^(س) بگذارد و برود. داستان «انفجار» از سختی‌های زندگی همسر جانبازی می‌گوید که در عملیات کربلای ۴ موج انفجار بر او اثر گذاشته است و واکنش‌های متفاوت فرزندان، پدر را اندوهگین می‌کند. روایت امروز این زن به همراه روایت از عملیات کربلای ۴ به خواننده می‌فهماند یا اینکه جنگ تمام شده است، خانواده‌های جانبازها هم چنان با جنگ زندگی می‌کنند.

«شاید عشق باشد شاید عادت» نوشته مرضیه نفری است که از سوی انتشارات سوره مهر در ۱۱۰ صفحه و با شمارگان هزار و ۲۵۰ نسخه به چاپ رسیده است. مرضیه نفری از اهالی فرهنگ و ادبیات متولد خرداد سال ۵۹ در شهر قم است. به گفته خودش، نویسندگی را دوست دارد و گاهی داستان می‌نویسد. خانم نفری مدتی نیز نویسندگی برنامه‌های رادیویی را بر عهده داشته و به تدریس

داستان‌نویسی در دانشگاه، حوزه هنری، فرهنگ‌سراها و کتابخانه‌ها پرداخته است. هم‌چنین چند دوره در کتابخانه‌های مختلف قم مدیر کتابخانه بوده است و در کارنامه خود چاپ آثار داستانی از جمله «شاید عشق باشد شاید عادت»، «شب‌های بی‌ستاره»، «زمستان بی‌شازده» و «جامانده از پسر» و همین‌طور کسب بیش از ده‌ها رتبه ملی و استانی را در داستان‌نویسی دارد.

شاید عشق باشد شاید عادت

• نویسنده: مرضیه نفری

درک فلسفی کودکان، رشد آگاهی و تفکر و احساسات آن‌ها بسیار تأکید دارد. با آن‌ها گفت‌وگو می‌کند و برایشان از میان کتاب‌های قدیمی قصه می‌گوید. او با جدیدترین آثار ادبی نویسندگان و شاعران جهان آشناست و از طریق فضای مجازی هم‌چنین داستان خوانی در یادگست‌ها و ویدئوهای کوتاه با عنوان «کلمه از کلمه» آن‌ها را به کتاب‌خوانی و مطالعه مستمر ترغیب می‌کند. سلامی راد برای برنامه‌های روزانه و مناسبتی بسیاری در رادیو خراسان نویسندگی کرده است و گوینده آیت‌های نیایش گونه زیبایی در رادیو خراسان بوده است. برای او هر آنچه به خلق کلمات و گسترش دایره‌واژگانی منجر شود و مردم آن را به یاد بسپارند جذابیت دارد و به سهم خود تلاش می‌کند با برگزاری برنامه‌های همگانی و حمایت از رویدادهای ادبی، مهر ادبیات را همچون بذری در دل بچه‌ها و بزرگسالان بکارد تا دید وسیع‌تری به زندگی و جهان پیرامونشان داشته باشند.

سال‌ها با برگزاری کارگاه‌های ادبی شعر و داستان در مشهد توانسته است بچه‌های زیادی را در مسیر نوشتن و بالندگی ادبی همراهی کند. کارگاه‌های ادبی و نوشتن خلاق او در مراکز مختلف کانون پرورش فکری مشهد هم‌چنین در مجموعه انتشارات امام و پردیس کتاب مشهد با نام «بچه‌های پنجشنبه» با استقبال خوب بچه‌ها و همراهی امیدبخش والدین آن‌ها همراه بوده است و بسیاری از اعضای آن توانسته‌اند در جشنواره‌ها، مهرواره‌ها و مسابقات ادبی استانی و کشوری از برگزیدگان باشند.

کلاس‌های هانیه سلامی راد همیشه از حال و هوایی پرشور و هیجانی برخوردار است که برای بچه‌ها خوشایند و دوست‌داشتنی است. آن‌ها در این کلاس‌ها هم‌زمان در کنار تمرین‌های بهتر نوشتن و انجام طرح‌های ادبی، بازی می‌کنند، شعرخوانی گروهی دارند و با مهارت‌های مختلف زندگی آشنا می‌شوند. هانیه سلامی راد بر پرورش